

## روش‌شناسی کلامی ملامحمد صالح

### مازندرانی

محمد رضانی<sup>۱</sup>

عبدالرحیم سلیمانی بهبهانی<sup>۲</sup>

#### چکیده

ملا محمد صالح مازندرانی از اندیشمندان برجسته قرن یازدهم هجری قمری است. تنها اثری که آراء و عقاید کلامی ایشان را منعکس کرده، کتاب «شرح الکافی» است. او در این اثر، متناسب با روایاتی که مشتمل بر موضوعات کلامی است، به شرح و تبیین مباحث کلامی پرداخته است. مازندرانی به اقتضای نوع مسأله کلامی، از علوم مختلف عقلی و نقلی بهره برده است. وی برای اثبات یا تبیین مفاهیم و مسائل اعتقادی مذکور در روایات کتاب کافی، از آیات قرآن و روایات دیگر بسیار بهره گرفته است، اما رویکرد وی در آن دسته از مسائل کلامی که به کارگیری عقل و نقل در آنها روا می‌باشد، عقلی است و در اثبات یا تبیین آنها از تفکر عقلی با صبغه فلسفی بهره وافر برده است. بیان دیدگاه‌ها و نظرات اندیشمندان فرقه‌ها و مذاهب مختلف در بسیاری از مباحث کلامی، از دیگر ویژگی‌های روش کلامی وی به شمار می‌رود.

**واژه‌های کلیدی:** ملا صالح مازندرانی، روش‌شناسی کلامی، روش عقلی، روش عقلی - فلسفی، روش نقلی.

۱. دانش آموخته سطح چهار، مرکز کلام، مؤسسه آموزش عالی امام صادق علیه السلام، رایانامه:

ramezani.mohammad.1367@gmail.com

۲. استادیار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، رایانامه: soleimani@isca.ac.ir

## ۱. زندگی‌نامه و شخصیت علمی

حسام الدین محمد صالح بن احمد مازندرانی، معروف به «ملا صالح مازندرانی» از مشهورترین عالمان قرن ۱۱ هجری است (امین، ۱۴۰۳، ۷: ۳۶۹). در کتب تراجم، از وی به عنوان دانشمندی پارسا، زاهد، فاضل، صالح کامل، محقق، جامع معقول و منقول و دارای اخلاق فاضله و صفات حمیده نام برده شده است (خویی، ۱۴۱۳، ۱۹: ۸۲، سبحانی تبریزی، ۱۴۱۸، المقدمة، القسم الثانی: ۴۰۸، افندی، ۱۴۳۱، ۵: ۱۱۰). ایشان، در سنین نوجوانی به قصد تحصیل، از مازندران به اصفهان هجرت کرد و از اساتید بزرگی چون ملاعبدالله تستری (سبحانی تبریزی، ۱۴۱۸، ۲: ۴۰۸؛ محمدصالح بن احمد مازندرانی، ۱۳۸۲، المقدمة: ۲)، شیخ بهایی (زمانی قمشه‌ای، ۱۳۸۷، ۲: ۱۵۹)، محقق ثانی و مولی محمد تقی مجلسی (مدرس تبریزی، ۱۳۷۴، ۵: ۱۴۷) استفاده کرد و مورد توجه استادش، مرحوم مجلسی واقع شد و با دختر فاضله ایشان به نام «آمنه بیگم» ازدواج کرد (افندی، ۱۴۳۱، ۵: ۱۱۰)، که حاصل آن، فرزندان فرهیخته و اندیشمند بود؛ از جمله ایشان شش پسر به نام‌های آقا محمد هادی، نورالدین محمد، ملا محمد سعید متخلص به اشرف، ملا حسنعلی، ملا عبدالباقی و ملا محمد حسین است (آزاد کشمیری، ۱۳۸۷، ۱: ۱۰۹).

ملا صالح علاوه بر تبخیر در حدیث و نقلیات، نسبت به سایر علوم زمان خود، مثل ریاضی، طب، کلام و حکمت الهی نیز آگاه و در برخی صاحب نظر بوده است (مازندرانی، ۱۳۸۲، ۱: ۸).

کتب تراجم از شاگردان ملا صالح، تنها ملا محمد حسین شوشتری را نام برده‌اند (امین، ۱۴۰۳، ۹: ۲۵۱؛ آقا بزرگ تهرانی، ۱۴۰۳، ۱: ۱۹۹).

سرانجام ملا صالح مازندرانی در سال ۱۰۸۱ (خوانساری، ۱۳۹۰، ۴: ۱۱۹)، یا ۱۰۸۶ قمری (آقا بزرگ تهرانی، ۱۴۰۳، ۱۳: ۹۸) دار فانی را وداع گفت و در اصفهان در قبه ملا محمدتقی مجلسی، مدفون گردید (خوانساری، ۱۳۹۰، ۴: ۱۱۹).

## ۲. آثار علمی

در کتاب‌های تراجم و کتاب‌شناسی آثار متعددی از ایشان نام برده شده است. بیشتر آثاری که از ملا صالح، بر جای مانده، در موضوع فقه و اصول فقه است که عبارتند از:

«حاشیه‌المعالم» (امین، ۱۴۰۳، ۲: ۹۵)؛ ملا صالح این حاشیه را در ایام جوانی به رشته تحریر درآورده است (مدرس تبریزی، ۱۳۷۴، ۵: ۱۴۷).

«شرح معالم الاصول» (امین، ۱۴۰۳، ۷: ۳۶۹)؛ این کتاب غیر از «حاشیه‌المعالم» است (آقا بزرگ تهرانی، ۱۴۰۳، ۱۴: ۷۱).

«شرح زبدة الأصول» شیخ بهائی، که به صورت شرح مزجی به رشته تحریر در آمده است (امین، ۱۴۰۳، ۷: ۳۶۹)؛ مدرس تبریزی، ۱۳۷۴، ۵: ۱۴۷).

«شرح من لا يحضره الفقيه» (امین، ۱۴۰۳، ۷: ۳۶۹).

«حاشیه شرح لمعه» (همان).

«حاشیه شرح مختصر الاصول عضدی» (مدرس تبریزی، ۱۳۷۴، ۵: ۱۴۷).

برخی آثار دیگر، در سایر موضوعات نیز از ایشان بر جای مانده است که می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

«شرح قصیده برده» (مدرس تبریزی، ۱۳۷۴، ۵: ۱۴۷)؛ قصیده برده در مدح رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ناظم آن، محمد بن سعید بن حماد دلاصی مغربی بوسیری است و نام قصیده «الکواكب الدرّية في مدح خير البرية» است.

«شرح قصیده دریه» ابی‌بکر محمد بن حسین بن درّیه ازدی بصری (امین، ۱۴۰۳، ۷: ۳۶۹).

«الدائر السائر» (همان).<sup>۱</sup>

مهم‌ترین اثر ملا صالح مازندرانی، «شرح الکافی» است. کتاب «الکافی» کلینی، نخستین اثر جامع حدیثی شیعه است. این کتاب، در سه بخش اصول، فروع و روضه در ابواب گوناگون اعتقادی، فقهی، تاریخی و اخلاقی نگاشته شده و جایگاه ویژه‌ای نزد امامیه دارد. ملا صالح در شرح خود، اصول و روضه کافی را به صورت کامل (آقا بزرگ تهرانی، ۱۴۰۳، ۱۳: ۹۷) و بخشی از فروع کافی (همان، ۱۴۰۳، ۱۳: ۹۷) را شرح داده است.

ایشان در ابواب مختلف به فراخور روایات، به مباحث کلامی اشاره کرده است (محمدصالح بن احمد مازندرانی، ۱۳۸۲، ۱۱: ۲۷۱)؛ ولی، به طور ویژه در برخی

۱. مرحوم سید محسن امین در اعیان‌الشیعه، دو اثر اخیر را بدون هیچ توضیحی، از آثار ملا صالح شمرده است و نگارنده در جستجویی که انجام داد به نسخه‌ای از آن‌ها و یا توضیحی درباره آن دو دست نیافت.

کتاب‌های کافی که موضوعات کلامی مطرح شده، به صورت تفصیلی به شرح و توضیح مسائلی کلامی مطرح شده در روایات و بیان دیدگاه‌های خود، پرداخته است که عبارتند از:

۱. کتاب التوحید؛ این بخش، از مهم‌ترین کتاب‌های کافی است که به شناخت خداوند و صفاتش پرداخته است؛ از جمله مباحث مطرح شده در این کتاب، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: حدوث عالم، شیء بودن خداوند، منزله بودن خداوند از جسمانیت، نهی از سخن گفتن درباره کیفیت الهی، ابطال رؤیت الهی، کلام الهی، تقسیم صفات به ذاتی و فعلی، مباحث افعال الهی، بداء، جبر و اختیار، خیر و شر، عرش و کرسی، سعادت و شقاوت، استطاعت و... که ملا صالح در ذیل هر باب، ضمن شرح و تبیین روایات، آراء و اندیشه‌های کلامی خود را نیز بیان کرده است.

۲. کتاب الحجّة؛ کلینی در این کتاب، ابواب مختلفی از مباحث مربوط به نبوت و امامت، مثل اضطرار به حجت، طبقات انبیاء و رسل و ائمه علیهم‌السلام، فرق بین رسول و نبی و محدث، معرفت امام، وجوب طاعت ائمه علیهم‌السلام، صفات مختلف ائمه علیهم‌السلام همانند علم و افضلیت، نصوص مربوط به امامت هر کدام از ائمه علیهم‌السلام، غیبت امام عصر علیه‌السلام و... را آورده است که ملا صالح با شرح و توضیح آنها، دیدگاه خود پیرامون مسائل فوق را تبیین کرده است.

۳. کتاب الایمان و الکفر؛ کلینی این کتاب را با احادیث طینت و عالم ذر آغاز کرده و در ادامه احادیث مربوط به فطرت آورده شده و سپس احادیثی درباره ایمان و رابطه آن با اسلام، یقین و... بیان شده است. بخش پایانی کتاب که عمده مباحث آن را تشکیل می‌دهد، در بردارنده مجموعه‌ای از احادیث اخلاقی است.

روش ایشان در این کتاب به این صورت است که ابتدا متن روایات کافی را ذیل عنوان «الاصل» آورده و سپس، با ذکر عنوان «الشرح»، ابتدا سند روایت را مورد بررسی قرار داده و سپس به شرح و توضیح متن روایات پرداخته است.

### ۳. جایگاه عقل در روش‌شناسی کلامی ملا صالح مازندرانی

اگر چه ملا صالح مازندرانی در مباحث کلامی از روش نقلی بهره شایان برده است، اما رویکرد وی در آن دسته از مسائل کلامی که به کارگیری عقل و نقل در آنها روا می‌باشد، عقلی است و در اثبات یا تبیین آنها از تفکر عقلی با صبغه فلسفی بهره وافر برده است؛ در این جا نمونه‌هایی از کارکردهای اثباتی، تبیینی و تأویلی عقل در

کلمات مازندرانی را باز می‌گوییم:

### ۳-۱. کارکرد اثباتی

مقصود از کارکرد اثباتی عقل در مسائل کلامی این است که متکلم با بهره‌گیری از تفکر عقلی مسأله‌ای کلامی را اثبات کند، خواه آن مسأله جنبه‌ی ایجابی داشته باشد یا جنبه‌ی سلبی؛ از باب مثال اثبات کند که پیامبران الهی قبل از نبوت معصوم بوده‌اند یا شریعت اسلام نسخ نخواهد شد.

نمونه‌هایی از کارکرد اثباتی عقل در روش کلامی ملا صالح مازندرانی عبارت است از: «تاروا بودن خوض در ذات خداوند متعال» (مازندرانی، ۱۳۸۲، ۳: ۱۹۶)، «مکان‌مند نبودن خدا» (همان، ۳: ۲۰۹)، «عدم رؤیت خداوند در آخرت» (همان، ۳: ۲۱۵)، «مبتدع بودن خداوند نسبت به ماسوی الله» (همان، ۳: ۲۹۲)، «حادث بودن کلام الهی» (همان، ۳: ۳۲۱) و عینیت صفات ذاتیه با ذات خداوند.

استدلال وی در عینیت صفات ذاتیه با ذات خداوند چنین است: «اما دلیل اینکه صفات عین ذات هستند، این است که اگر صفات زائد بر ذات باشند، اگر واجب الوجود باشند، تعدد واجب لازم می‌آید و اگر ممکن الوجود باشند، احتیاج واجب بالذات، به ممکن، لازم می‌آید» (همان، ۳: ۳۱۷).

### ۳-۲. کارکرد تبیینی

مقصود از کارکرد تبیینی عقل در مباحث اعتقادی این است که در آیات یا روایات، آنجا که دلیل عقلی مسأله‌ای اعتقادی به صورت مجمل ذکر شده است؛ متکلم با بهره‌گیری از تفکر عقلی آن را تبیین می‌کند. گاهی نیز مسأله‌ای اعتقادی بدون ذکر دلیل مطرح شده است، که با بهره‌گیری از تفکر عقلی می‌توان آن را تبیین کرد.

ملا صالح گاهی در تبیین آیات و روایات از تفکر عقلی استفاده کرده است (مازندرانی، ۱۳۸۲، ۱: ۱۶ و ۱۹)؛ به طور مثال، ذیل آیه ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ﴾ (انعام: ۱۰۳) می‌گوید: «زیرا، چشم ما، رنگ، نور و مثل آن از امور جسمانی را درک می‌کند در حالی که خداوند سبحان از جسم و لواحق آن منزّه است» (مازندرانی، ۱۳۸۲، ۱: ۱۱).

ذیل حدیث پنجم کتاب التوحید در شرح عبارت «غیر آنه لا جسم»، می‌گوید: «زیرا هر جسمی دارای جزء است و هر شی دارای جزء، به اجزائی که غیرش است، محتاج است و هر محتاجی، ممکن است؛ پس اگر صانع جسم باشد، در حالی که

واجب بالذات است، ممکن خواهد بود؛ پس لازمه آن این است که واجب الوجود، هم واجب و هم ممکن باشد و این محال است».

و در شرح عبارت «و لا صورة» از همان حدیث می‌گوید: «زیرا، هر صورتی - چه جسمیه باشد یا غیر جسمیه - محتاج محل است؛ در حالی که صانع به هیچ وجه، محتاج چیزی نیست» (مازندرانی، ۱۳۸۲، ۳: ۶۷).

### ۳-۳. کارکرد تأویلی

ملا صالح، در تبیین و شرح برخی روایات از روش تأویل بهره می‌برد (مازندرانی، ۱۳۸۲، ۳: ۲۱۲؛ ۴: ۳۶۹؛ ۵: ۱۰۳؛ ۹: ۲۲۸؛ ۱۰: ۱۷۷)؛ از باب مثال در شرح فرافراز «فَإِذَا أَخْبَبْتَهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَ...» از حدیث ۷ باب «مَنْ أَذَى الْمُسْلِمِينَ وَ احْتَقَرَهُمْ» از کتاب «الایمان و الکفر» می‌گوید:

«اگر بگوییم ظاهر حدیث مراد است، لازمه‌اش پذیرش اتحاد خالق و مخلوق است که عقلا و شرعا محال است... پس چاره‌ای جز تأویل نیست؛ آنچه به صورت احتمال به ذهن خطور می‌کند این است که خداوند می‌فرماید: هنگامی که من، بنده‌ای را دوست داشته باشم، در سرعت اجابت کردن، سمع و بصر و ید او می‌شوم و سخنش که فرمود: اگر مرا بخواند پاسخ می‌دهم، اشاره به وجه تشبیه است؛ یعنی اگر مرا بخواند، من او را به مقاصدش می‌رسانم، همانطور که گوشش هنگامی که او اراده کند شنیدنی‌ها را بشنود، پاسخ می‌دهد و چشمش، هنگامی که بخواهد دیدنی‌ها را ببیند، می‌بیند و هکذا، و مثل این سخن در بین مردم رایج است که می‌گویند: فلانی چشم و چراغ من و یا دست و بازوی من است که این کلام، در واقع، مبالغه در تشبیه است نه عینیت. و وجه تشبیه در سرعت اجابت است و تشبیه در روایت از نوع تشبیه بلیغ است که ادات تشبیه در آن حذف شده است، مثل: «زَيْدٌ أَسَدٌ». احتمال دیگر این است که ممکن است این سخن تنبیهی باشد بر اینکه خداوند عزوجل مطلوب مومن است و مومن به درجه‌ای رسیده است که غیر از حق را نمی‌بیند و نمی‌شنود و همه اعضایش را در جهت رضای او صرف می‌کند» (مازندرانی، ۱۳۸۲، ۹: ۴۰۰).

### ۴. جایگاه نقل و حیانی در روش‌شناسی ملا صالح مازندرانی

ملا صالح مازندرانی، برای اثبات یا تبیین مفاهیم و مسائل اعتقادی مطرح در روایات کافی، از آیات قرآن و روایات دیگر بسیار بهره گرفته است که نمونه‌هایی را باز می‌گوییم:

سؤال سی‌ام، شماره صد و بیست و یک

۴-۱. برای اثبات برتری برخی از پیامبران بر برخی دیگر، به آیه ﴿وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ وَآتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا﴾ (اسراء: ۵۵) استدلال کرده است (مازندرانی، ۱۳۸۲، ۵: ۱۳۳)

در مورد پیامبران اولوالعزم به روایتی از سماعة بن مهران اشاره کرده که می‌گوید: «به امام صادق علیه السلام عرض کردم قول خدا عزوجل ﴿فَاضْبِرْ كَمَا صَبَرَ أَوْلُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ﴾ (احقاف: ۳۵) به چه معنا است؟ فرمود: مقصود از آنها نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله و سلم است. گفتم: چگونه اولوالعزم شدند؟ فرمود: زیرا نوح با کتاب و شریعتی مبعوث شد و هر که پس از او آمد به کتاب و شریعت و روش او عمل کرد تا حضرت ابراهیم صحف را آورد و فرمان ترک کتاب نوح علیه السلام را داد، نه از راه کافر شدن، و هر پیغمبری بعد از ابراهیم آمد به شریعت و روش و صحف ابراهیم عمل کرد تا موسی علیه السلام تورات را آورد با شریعت و روش خود و فرمان ترک صحف داد، و هر پیغمبری بعد از موسی آمد به تورات و شریعت و روش او عمل کرد تا مسیح انجیل را آورد و فرمان ترک شریعت موسی و روش او را داد، و هر پیغمبری بعد از مسیح آمد به شریعت و روش او عمل کرد تا محمد صلی الله علیه و آله و سلم آمد و قرآن را آورد و شریعت و برنامه اسلام را، پس حلال او تا روز قیامت حلال است و حرام او تا روز قیامت حرام است، پس ایشان اولوالعزم از رسولان هستند» (مازندرانی، ۱۳۸۲، ۵: ۱۳۳).

در مورد رجعت به چند روایت از جمله روایتی از امام صادق علیه السلام، ذیل آیه ﴿ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ﴾ (اسراء: ۶) استناد کرده است که فرمود: «مقصود از آیه شریفه: ﴿ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ...﴾ رجعت امام حسین علیه السلام است با هفتاد تن از یاران وفادار خود که کلاه خودهای زرین بر سر دارند از دو سو و به مردم خبر می‌دهند که این حسین علیه السلام است که رجعت کرده و بیرون آمده، تا هیچ مؤمنی در باره آن حضرت شک و تردید نکند و بدون تردید، او دجال و شیطان نیست» (مازندرانی، ۱۳۸۲، ۶: ۹۱).

۴-۲. در شرح حدیث یازدهم از باب «النوادر» کتاب «العلم» گفته است: «برای معرفت خداوند مراتبی است... پنجمین مرتبه، آن است که صفاتی که ذهن‌ها برای خداوند اعتبار می‌کنند را از خداوند نفی کنی... زیرا صفت مغایر با موصوفش است؛ از این رو، کسی که صفتی را برای ذات خدای متعال اثبات کند مخلص نیست چون خداوند را با غیر او لحاظ کرده است، و همچنین تجزیه واجب لازم می‌آید... در لازمه آن، ممکن الوجود بودن واجب است از این رو عارف به واجب الوجود در واقع جاهل به

او خواهد بود».

سپس در تایید آن به روایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام اشاره کرده که فرموده: «سرآغاز دین، شناخت اوست و کمال معرفتش تصدیق به او است و کمال تصدیق به او توحید او است و کمال توحیدش، اخلاص برای او است و کمال اخلاص برای او، نفی صفات از او است؛ زیرا، هر صفتی گواهی می‌دهد که غیر از موصوف است و هر موصوفی شهادت می‌دهد که غیر از صفت است، پس هر کس خداوند سبحان را توصیف کند او را با امور دیگری قرین ساخته و آن کس که او را با چیز دیگری قرین کند، دوگانگی در ذات او قائل شده و کسی که دوگانگی برای او قائل شود، اجزایی برای او پنداشته و هر کس برای او اجزایی قائل شود، او را نشناخته است» (مازندرانی، ۱۳۸۲، ۲: ۲۴۰-۲۴۱).

۳-۴. در شرح فرازهای ابتدایی حدیث پنجم باب «حدوث عالم» از کتاب «التوحید»، ابتدا بر اینکه وجود دو واجب الوجود برای عالم محال و باطل است، چنین دلیل عقلی اقامه می‌کند: «اگر آن دو قوی علی الاطلاق باشد، باید هر کدام از آن‌ها، دیگری را دفع کند؛ زیرا شأن قوی مطلق این است که قاهر بر غیر خود است و لازمه جایز دانستن دو واجب الوجود برای عالم، ضعف هر دوی آن‌ها، و عدم استقلال و کمالشان در قدرت و قوت است و این، نقیض مفروض ما است که آن‌ها را واجب الوجود فرض کرده بودیم». سپس آیه ﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾ (انبیاء: ۲۲) و ﴿وَ لَعَلَّا بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾ (مؤمنون: ۹۱) را به عنوان مؤید استدلال، ذکر می‌کند (مازندرانی، ۱۳۸۲، ۳: ۵۶-۵۷).

۴-۴. از برخی آیات قرآن کریم برای تایید و تاکید روایات استفاده کرده است (مازندرانی، ۱۳۸۲، ۲: ۲۸۷؛ ۴: ۲۱۱، ۲۳۸ و ۲۳۹؛ ۵: ۱۳ و ۱۹۸؛ ۶: ۱۴۲، ۱۴۷ و ۳۷۸؛ ۷: ۱۱، ۱۶۷ و ۱۶۸). به عنوان مثال ذیل حدیث اول از احادیث باب «طبقات الانبیاء و الائمه علیهم السلام» از کتاب «الحجة» در تایید کلام امام صادق علیه السلام که فرمود: «الأنبياء و المرسلون علی أربع طبقات»، به آیه ﴿وَ لَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ وَ آتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا﴾ (اسراء: ۵۵) اشاره کرده است (مازندرانی، ۱۳۸۲، ۵: ۱۳۳). و برای تایید روایت امام صادق علیه السلام که فرمود: «خداوند متعال اجل و اعظم از آن است که زمین را بدون امام عادل رها کند»، به آیه ﴿لَعَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ﴾، استناد می‌کند (مازندرانی، ۱۳۸۲، ۵: ۱۵۱).



## ۵. کارکرد علوم مختلف در روش شناسی کلامی ملا صالح

مازندرانی در تبیین و اثبات مباحث اعتقادی و دفاع از آنها در برابر شبهات، و همچنین در مقام نقد دیدگاه‌های مخالف، از علوم مختلف - اعم از علوم عقلی و نقلی - بهره گرفته است، که در ادامه، نمونه‌هایی از آنها ذکر می‌شود:

### ۵-۱. علوم عقلی

#### ۵-۱-۱. منطق

علم منطق، مجموعه قواعد کلی است که کاربرد درست، دقیق و ماهرانه آن‌ها ذهن را از خطای در اندیشه باز می‌دارد؛ از این رو کاربرد آن در همه علوم لازم است. ملا صالح، گاه، بدون استفاده از اصطلاحات خاص علم منطق، از روش‌های مختلف منطقی، استفاده کرده است (مازندرانی، ۱۳۸۲، ۳: ۹۷؛ ۴: ۱۸۸؛ ۴: ۲۸۹؛ ۲: ۳۱۵). به طور مثال، در شرح روایت امام صادق علیه السلام ذیل آیه شریفه ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ (قصص: ۸۸) که فرموده: «هر کس آنچه را که خداوند متعال بدان امر کرده - که عبارت است از اطاعت از محمد صلی الله علیه و آله - انجام دهد، وجه الله است که هلاک نمی‌شود و کذلک قال مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ»، چنین می‌گوید:

در برخی نسخه‌ها «و لذلك» آمده که ممکن است این سخن، استدلال بر مطلوب باشد که تقریرش چنین است: هر کس از رسول اطاعت کند قطعاً خدا را اطاعت کرده است و هر کس خدا را اطاعت کند وجه الله است، که نتیجه آن چنین است که: هر کس از رسول اطاعت کند وجه الله است (مازندرانی، ۱۳۸۲، ۴: ۲۸۸).

وی در برخی موارد اصطلاحات خاص منطقی، مانند: نوع، جنس (مازندرانی، ۱۳۸۲، ۱: ۷۰)، برهان (همان، ۱: ۲۶۰؛ ۲: ۴۱۸؛ ۳: ۱۱۸)، برهان إن (همان، ۱: ۱۰۸)، برهان لَمْ (همان، ۳: ۳۹۰)، شکل اول (همان، ۱: ۸۷ و ۳۱۹)، قیاس مفصول النتائج (همان، ۲: ۲۷۲)، را به کار برده است؛ مثلاً در آغاز کتاب التوحید، در باب حدوث عالم، ادله مطرح شده در آن را برهان إِنِّی دانسته است (همان، ۳: ۴). در برخی موارد، با نام بردن از برخی اصطلاحات منطقی به تعریف و تبیین آن‌ها پرداخته است؛ به طور مثال در شرح حدیث ۱۲ کتاب العقل و الجهل، در توضیح عبارتی از امام صادق علیه السلام می‌گوید: «شناخت هر چیزی، یا با حضور آن در نزد عارف و مشاهده آن است؛ مثل شناخت این مرد و این کوه، و یا به معرفت علت آن است که به آن برهان لَمْی گفته می‌شود و یا با شناخت معلول است که به آن، برهان إِنِّی گفته می‌شود»

(مازندرانی، ۱۳۸۲، ۱: ۱۰۸).

ایشان گاهی پس از به کار بردن استدلال منطقی، به تبیین و اثبات صغری و کبری پرداخته است؛ به عنوان مثال، در مقدمه مرحوم کلینی، در شرح عبارت «ضلت الأوهام عن بلوغ کنهه» گفته است:

«این فرزا، اشاره به نفی حدّ از خداوند است؛ زیرا، خداوند متعال مرکب نیست و شناخت کنه حقیقت چیزی که مرکب نیست، با حدّ ممکن نیست؛ اما اثبات صغری، این است که هر مرکبی محتاج جزئش که غیر خودش است، می‌باشد و هر محتاج به غیر، ممکن الوجود است؛ زیرا ذاتش، بدون ملاحظه غیر، کافی در وجودش نیست. اما اثبات کبری به این صورت است که شناخت کنه حقیقت، به وسیله حدّی است که مؤلف از اجزائش است در حالی که خداوند منزّه از این است که کنه‌اش دارای اجزاء باشد» (همان، ۱: ۱۵).

## ۲-۱-۵. معرفت‌شناسی

هر چند در گذشته معرفت‌شناسی به عنوان شاخه‌ای مستقل در میان علوم عقلی مطرح نبوده است، ولی اندیشمندان اسلامی در ابتدای کتب کلامی یا میان مباحث مختلف خود، برخی از مباحث معرفت‌شناسی مانند ابزارها و روش‌های تحصیل معرفت، امکان معرفت، و پاسخ به شبهات سوفسطائیان و... را مطرح کرده‌اند. ملا صالح مازندرانی نیز در خلال مباحث مختلف خود به مسائل معرفت‌شناسی پرداخته است که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

ایشان معرفت را ادراک شی‌ی معنا کرده و حصول آن برای انسان را از سه طریق امکان‌پذیر دانسته است: «معرفت شی‌ی یا به مشاهده است؛ یا به شناخت علتش؛ و این را برهان لمّی گویند. یا به شناخت معلولش است که آن را برهان اتمّی می‌گویند و شناخت، جز به این سه طریق امکان‌پذیر نیست؛ زیرا اگر شناخت به خودش و به علتش و به معلولش ممکن نباشد داخل در معرفت‌مان نمی‌باشد» (مازندرانی، ۱۳۸۲، ۱: ۱۰۸).

از نظر ملا صالح، معلم حقیقی (بالذات) معرفت، خداوند است که بدون واسطه یا با واسطه، آن را به انسان عطا می‌کند. همچنین قوای حسی و تفکر عقلی وسایط دست‌یابی به معرفت است (همان، ۱: ۲۰۳).

از منظر ملا صالح، «عقل قوه نفسانی و حالت نورانی‌ای است که حقایق اشیاء را

درک می‌کند و بین خیر و شر و حق و باطل تمییز می‌دهد و احوال مبدأ و معاد را می‌شناسد» (همان، ۱: ۸۷) و معانی و حقایق کلی به واسطه عقل ادراک می‌شود و ادراک معانی جزئی به واسطه قوه وهم حاصل می‌شود (همان، ۳: ۸۰).

ملا صالح عمل نکردن به علم و انجام معاصی را از جمله موانع معرفت ذکر کرده و گفته است: «علم انگیزه دهنده و راهنمای عمل است و عمل، موجب حفظ علم می‌گردد... همان‌طور که ترک عمل و گناه باعث ظلمت قلب و کدورت آن می‌شود که در نهایت باعث پوشیده شدن قلب، و زائل شدن علم می‌شود زیرا احاطه ظلمت و تیرگی در قلب، موجب خروج نور علم از قلب می‌شود» (همان، ۲: ۱۶۷).

معرفت گاهی ظنی است و گاهی یقینی. یقین دارای مراتبی است که عبارت‌اند از: علم الیقین، عین الیقین و حق الیقین (همان، ۸: ۱۶۰).

### ۳-۱-۵. فلسفه

فلسفه، علم هستی‌شناسی است. مباحث مربوط به امکان و وجوب و علت و معلول، حدوث و قدم، واحد و کثیر و قوه و فعل، مهم‌ترین مباحث فلسفی‌اند که در سرنوشت مباحث کلامی به ویژه درباره مبدأ و معاد نقش تعیین‌کننده دارند؛ از این رو می‌توان آنها را از مبادی عقلی علم کلام به شمار آورد. از همین رو در پاره‌ای از آثار کلامی، مباحث فلسفی بر مباحث کلامی مقدم شده‌اند. فلسفه مشائی، اشراقی و صدرایی سه مکتب فلسفی عمده در میان فلاسفه اسلامی می‌باشند. ملا صالح مازندرانی در مباحث فلسفی رویکرد صدرایی داشته است و در مباحث کلامی خویش از آن بهره گرفته است (مازندرانی، ۱۳۸۲، المقدمة: ۸).

ملا صالح در موارد مناسب، مفاهیم و قواعد فلسفی را بکار برده است. مفاهیمی چون جوهر (مازندرانی، ۱۳۸۲، ۱: ۶۹، ۲۱۵، ۲۵۳ و ۳۸۶؛ ۲: ۲۴۷ و ۳۲۵؛ ۴: ۳۷۵)، عرض (همان، ۱: ۲۸۴؛ ۲: ۴۹) مادی (همان، ۴: ۴۷ و ۱۰۵)، مجرد (همان، ۱: ۸۱، ۱۷۵، ۲۱۵ و ۲۵۳) ممکن الوجود (همان، ۲: ۲۴۱؛ ۳: ۹۶)، واجب الوجود (همان، ۱: ۱۱۶، ۲۵۹ و ۲۵۹؛ ۲: ۲۴۰؛ ۳: ۲۰، ۵۶ و ۷۹) از آن جمله‌اند. به عنوان مثال، عقل را نفس ناطقه دانسته که جوهری است که در ذات خود، مجرد از ماده است؛ اما در فعلش که مربوط به تصرف و تدبیر بدن می‌باشد، وابسته به ماده است. این جوهر گاه، از آن جهت که در فعل خود به بدن تعلق و ارتباط دارد نفس نامیده می‌شود؛ و گاه، از این جهت که در ذات خود، از ماده بیگانه است، عقل نامیده می‌شود و به عالم قدس منسوب است (همان، ۱: ۶۸).

برخی قواعد فلسفی که ملا صالح در مباحث کلامی به کار برده عبارتند از: استحاله دور (مازندرانی، ۱۳۸۲، ۳: ۹۷)، استحاله تسلسل (همان، ۳: ۱۶)، قاعده «الشی مال لم یجب لم یوجد» (همان، ۵: ۴۹)، امتناع ترجیح بلا مرجح (همان، ۱: ۱۲۴)، استحاله تحصیل حاصل (همان، ۱۲: ۲۱۴؛ ۶: ۱۶)، استحاله اجتماع نقیضین (همان، ۴: ۲۲۲) و استحاله اجتماع ضدین (همان، ۳: ۲۲۴ و ۵۷؛ ۴: ۲۴۴؛ ۱۲: ۳۲۴ و ۵۳۵).

به عنوان مثال، در شرح فراز «...فَلَمْ یَكُنْ بَدُّ مِنْ إِبْتِاتِ الصَّانِعِ لَوْجُودِ الْمَصْنُوعِینَ وَ الْإِضْطِرَّارِ إِلَیْهِمْ أَنَّهُمْ مَصْنُوعُونَ وَ أَنَّ صَانِعَهُمْ غَیْرُهُمْ...»، از حدیث ششم باب «اطلاق القول بأنه شی» از کتاب «التوحید»، می‌گوید:

«... و أما کبری به خاطر اینکه بدیهی است که صانع بودن شیء برای خودش، و صانع بودن مثلث برای آن، محال است؛ زیرا دور و تسلسل باطل است. پس واجب است، منتهی به صانع قادری شود که قائم به ذات است و سلسله موجودات را نظم می‌دهد و در عالم هر موجودی را در مرتبه خاص خودش قرار می‌دهد» (مازندرانی، ۱۳۸۲، ۳: ۹۷).

و در شرح فراز «لا یخلو قولك: إنهما اثنان من أن یكونا قدیمین قوتین آن یكونا ضعیفین أو یكون أحدهما قویًا و الآخر ضعیفًا، فان كانا قوتین فلم لا یدفع کلّ واحد منهما صاحبه و یتفرد بالتدبیر» از حدیث پنجم باب حدوث عالم، از دو قاعده استحاله دور و قاعده ترجیح بلا مرجح بهره برده و چنین می‌گوید:

«اگر کسی اشکال کند که تحقق ضدین، محتمل نیست؛ زیرا هیچ مخالفتی در اراده در بین آن دو نیست؛ زیرا اولاً، هر کدام از آن دو حکیم‌اند و حکیم، آنچه افضل است را اراده می‌کند و افضل از طرفین یکی بیشتر نیست و ثانیاً، آن دو از ازل علم به کائنات داشتند... در پاسخ اشکال می‌گوییم: سخن اول مردود است، زیرا فعل اگر متوقف بر دواعی و مصالح نباشد و به مجرد اراده به دست آید مخالفت در اراده بین آن دو جایز است... و فرض دوم هم مدفوع است؛ زیرا علم مانع وقوع اختلاف بین اراده آن دو نیست؛ زیرا علم تابع اراده است پس اگر علم سبب اراده باشد دور لازم می‌آید و اما قول به اینکه مقصود از این قسم آن است که هر دو قوی باشند لازمه‌اش، یا استناد هر معلول شخصی به دو علت مستقل در افاضه است که محال است و یا لازمه اش ترجیح بلا مرجح است که فطری الاستحاله است...» (مازندرانی، ۱۳۸۲، ۳: ۵۷).

ملا صالح مازندرانی، در مباحث فلسفی صاحب نظر بوده و در مواردی، برخی آراء

فلسفی را نقد کرده است؛ مثلاً در شرح حدیث ۱۴ از احادیث کتاب العقل و الجهل ذیل عبارت «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْعَقْلَ وَ هُوَ أَوَّلُ خَلْقٍ مِنَ الرُّوحَانِيِّينَ»، اعتقاد به عقول عشره، صادر اول و قاعده الواحد را نقد کرده و بیان می‌کند که عقل اولین آفریده‌ای خداوند از روحانیین است، نه اینکه اولین مخلوق از میان تمام ممکنات باشد، مگر اینکه تقدم آفرینش روحانیین بر سایر ممکنات ثابت شود. وی سپس با ذکر ادله‌ای این دیدگاه را رد کرده و می‌گوید:

«حق آن است که این پندارها باطل است و فقط موجود اول، قدیم است و فاعل همه عقول و اجسام و جواهر و اعراض و لوازم آنها او است و همه آنها منسوب به قدرت او هستند؛ او است که خالق همه چیز است و خدایی جز او نیست و او واحد قهار است» (مازندرانی، ۱۳۸۲، ۱: ۲۵۸-۲۶۲).

#### ۴-۱-۵. نجوم

ملا صالح، گاه برای شرح و توضیح برخی احادیث کلامی که به نوعی مربوط به مسائل نجومی است از اصطلاحات این علم بهره برده است که می‌توان به شرح ایشان ذیل عبارت «أما ترى الشمس والقمر والليل والنهار يلجان فلا يشتبهان ويرجعان» از حدیث اول از باب «حدوث عالم» کتاب «التوحید» اشاره کرد که می‌گوید:

«مراد از ولوج خورشید و ماه، دخول آنها با حرکت خاصه در برج و منزل معروفشان است به گونه‌ای که اوقات دخولشان مشتبه نمی‌شود چون این وقت، معلوم و مضبوط است و مراد از رجوع خورشید و ماه، رجوع آنها به حالت اول، بعد از اتمام دور و رجوع آنها به جزء معین از فلک بعد از مفارقت از آن است؛ زیرا، خورشید بعد از انقلاب تابستانی به انقلاب زمستانی می‌رود، سپس از انقلاب زمستانی به انقلاب تابستانی باز می‌گردد و ماه از مقارنه به مقابله می‌رود، سپس از مقابله به مقارنه باز می‌گردد. یا بازگشت آنها به حرکت روزانه در نصف دور از غرب به شرق یا بازگشت آن دو از حرکت خاصه به حرکت یومیه در هر آن، یا تحقق حرکت در این دو جهت در نفس الامر مراد است، و مراد از ولوج شب و روز، دخول تمام هر کدام از آن دو در دیگری و پنهان شدن هر کدام از آنها در دیگری است. در نتیجه تاریکی شب با روشنایی روز و روشنایی روز با تاریکی شب به صورت پشت سر هم پوشیده می‌شود به صورتی که هیچ کدام با یکدیگر در هم نمی‌آمیزد چنان که قول خداوند متعال که می‌فرماید: ﴿وَأَيُّهَا لَيْلُ نَسْلُخْ مِنْهُ النَّهَارُ فَإِذَا هُم مُّظْلِمُونَ﴾ (یس: ۳۷) به همین معنا اشاره دارد. یا مراد داخل شدن بعضی از هر کدام از شب و روز در دیگری است؛

پس در شش ماه، جزئی از شب در روز داخل می‌شود و در شش ماه، جزئی از روز داخل در شب می‌شود و داخل شونده در هر کدام، مشتبه نمی‌شود؛ زیرا، مقدار هر کدام دائماً معلوم و محدود است» (مازندرانی، ۱۳۸۲، ۳: ۱۱-۱۳).

### ۵-۱-۵. اصول فقه

بخش عمده مسائل اصول فقه، اصول و قواعد عقلایی و مبتنی بر عقل عرفی است، بدین جهت می‌توان اصول فقه را در زمره علوم عقلی به شمار آورد.<sup>۱</sup> از آنجا که منبع شناخت بخشی از مسائل اعتقادی، کتاب و سنت است و بسیاری از مباحث اصول فقه در فهم معانی و مدالیل آیات و روایات کاربرد دارد، متکلم باید به این گونه مباحث آگاهی کافی داشته باشد.

ملا صالح مازندرانی در مباحث اصولی صاحب نظر و اثر بوده است. وی در دوران جوانی حاشیه معلم را به رشته تحریر در آورده است (مدرس تیریزی، ۱۳۷۴، ۵: ۱۴۷)؛ از این رو در خلال مباحث کلامی خود در شرح احادیث کلامی اصول کافی، از برخی مفاهیم علم اصول مانند: مفهوم لقب (مازندرانی، ۱۳۸۲، ۵: ۳۴۷)، قیاس و استحسان (همان، ۱۰: ۶۳)، مفهوم صفت (همان، ۱: ۵۷)، مطلق و مقید (همان، ۱۱: ۲۷۴)، عام و خاص و مجمل، محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ (همان، ۵: ۱۲۱) بهره برده است.

از باب مثال، در شرح فقره «إِنَّ اللَّهَ تَسْعَةَ وَ تَسْعِينَ إِسْمًا» حدیث دوم از احادیث باب «المعبود» از کتاب «التوحید» می‌گوید: «مثل این فرزا، روایتی است که علی بن موسی الرضا علیه السلام از آباءش به صورت مرفوع از علی علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: برای خداوند ۹۹ اسم است که هر کس خداوند را با این اسماء بخواند، مستجاب می‌شود و هر کس آن‌ها را احصاء کند، داخل بهشت می‌شود... این اخبار دلالت می‌کنند بر اینکه «الله» مشهورترین اسم خداوند است؛ زیرا اسماء به آن اضافه شده است و تمام اسماء حسناى الهی با آن شناخته می‌شود و مثلاً گفته می‌شود «الرحمن»، اسم «الله» است و گفته نمی‌شود «الله» اسم «الرحمن» است؛ در این گونه روایات دلالتی بر اینکه اسماء الهی محصور در این عدد است، نیست مگر اینکه مفهوم لقب را حجت بدانیم، در حالی که مفهوم لقب به اتفاق اصولیان حجت

۱. شهید مطهری در این باره گفته است: «علم اصول، نظر به اینکه سر و کارش با محاسبات عقلی و ذهنی است و موشکافی زیاد دارد، علمی شیرین و دلپذیر است... برای ورزش فکری و تمرین ذهن در ردیف منطقی و فلسفه است...» (مطهری، ۱۳۸۴، ۲۰: ۲۹).

نیست» (همان، ۳: ۱۳۷).

ایشان همچنین روایاتی که به تعیین علی عَلِيٌّ بر امامت بعد از پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دلالت می‌کنند را متواتر دانسته و گفته است: «ما اینکه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، علی عَلِيٌّ را به عنوان امام بعد از خود تعیین کرده، نصوص صحیحه و معتبره و روایات متواتره از طریق شیعه و سنی بر آن، دلالت می‌کند و اشکال اهل سنت که گفته‌اند: اگر نصوص، متواتر بود علم قطعی حاصل می‌شد و اختلافی پیش نمی‌آمد، وارد نیست؛ زیرا، متواتر زمانی مفید علم است که شبهه‌ای بر خلاف آن در میان نباشد» (مازندرانی، ۱۳۸۲، ۵: ۲۶۱).

درباره حدیث ثقلین می‌گوید: «آن، خبر متواتری است که امت اسلام بر نقل آن اتفاق دارند و این حدیث دلالت بر کمال فضیلت اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام می‌کند و همان گونه که رجوع به قرآن واجب است، رجوع به ایشان در قول و عمل واجب است و همان طور که مخالفت با قرآن جایز نیست، مخالفت با ایشان نیز جایز نیست» (مازندرانی، ۱۳۸۲، ۴: ۱۲۳-۱۲۴).

ملا صالح، استدلال به اجماع در عقاید دینی را حجت دانسته و می‌گوید: «اجماع در عقاید دینی، همانند اجماع بر فروع شرعی، حق است» و چون اجماع از نظر شیعه آن گاه حجت است که در بر دارنده قول و رأی امام باشد، حجت آن را مخصوص مسائلی دانسته که علم به آنها متوقف بر علم به وجود امام نباشد (همان، ۲: ۲۹۱).

وی در برخی مسائل اعتقادی، به اجماع استدلال کرده است (همان، ۳: ۳۳۳)؛ چنان که در ابطال این که ایمان معرفت از طریق رؤیت باشد، می‌گوید: اگر ایمان، شناخت از طریق رویت باشد با توجه به این که قائلان به رؤیت نیز قبول دارند که خداوند در دنیا دیده نمی‌شود، ایمان به خدا حاصل نخواهد شد و این مطلب بالاتفاق باطل است (همان، ۳: ۲۲۵).

۲-۵. علوم نقلی

۱-۲-۵. ادبیات

ملا صالح مازندرانی، در کتاب شرح اصول کافی، همچون غالب شارحان کتاب‌های روایی برای فهم معنای کلمات مختلف، به تبیین معنای لغوی و اصطلاحی کلمات پرداخته است (مازندرانی، ۱۳۸۲، ۳: ۲۴)؛ برای مثال در ذیل حدیث اول باب حدوث عالم از کتاب التوحید می‌گوید:

«زندیق کلمه‌ای معرّب و جمع آن زنادقة است، و هاء، عوض از یاء محذوف آمده است و اصل آن زندیق بوده است و مراد از آن، کافری است که منکر صانع است و این اسم بر ثنویه اطلاق می‌شود. ایشان کسانی هستند که قائل‌اند نور و ظلمت مدبّر عالم و موثر در آن هستند» (همان، ۳: ۶).

ملا صالح گاه برای تبیین مفاهیم اصطلاحی از معنای لغوی استفاده کرده است، چنان که پس از تعریف عقل به جوهری مجرد که معانی کلی و حقایق معنوی را درک می‌کند، درباره وجه نامیده شدن این قوه ادراکی به عقل گفته است:

«واژه عقل را از عقل البعیر گرفته‌اند؛ یعنی شتر را با عقال بست؛ عقل را از آن رو عقل نامیده‌اند که همانند عقال، انسان را از دست زدن به آنچه روا نیست، باز می‌دارد» (مازندرانی، ۱۳۸۲، ۱: ۱۷۵).

ایشان همچنین از علوم ادبی دیگر، مثل صرف بهره برده است؛ از باب مثال، در مقدمه کافی در توضیح معنای ملکوت گفته است: «کلمه «الملکوت» بر وزن فعلوت، از ملک (با کسره) گرفته شده است که عبارت است از موضع، همانند مملکت» (همان، ۱: ۸).

وی گاه در توضیح برخی عبارات، از اصطلاحات خاص نحوی، مانند حرف تنبیه (همان، ۱: ۷۶)، اضافه لامیه، اضافه بیانیه (همان، ۱: ۱۵) و معرفه (همان، ۲: ۱۵۸)، استفاده کرده است. به طور مثال الف و لام کلمه «الرجس» در آیه تطهیر را الف و لام جنس یا استغراق دانسته است (همان، ۱: ۳۵).

او همچنین از مفاهیم و قواعد علم معانی و بیان مانند استعاره مکنیه (همان، ۱: ۲۹)، استعاره تخیلیه (همان، ۱: ۳۲) و تشبیه (همان) نیز بهره گرفته است.

## ۲-۲-۵. علم درایه و رجال

از آنجا که اثر کلامی ملا صالح مازندرانی، شرح روایات کتاب کافی است و هر کجا که روایتی ذکر شود، اعتبار سند و متن آن مورد بررسی قرار می‌گیرد، مباحث مربوط به درایه و رجال مورد اهتمام ایشان بوده است. بررسی وثاقت راویان آن گاه لازم است که روایت متواتر نباشد، از این رو ملا صالح به متواتر بودن یا نبودن روایت نظر داشته است (مازندرانی، ۱۳۸۲، ۲: ۲۸۹؛ ۵: ۶۱، ۶۳، ۱۵۱، ۲۶۰ و ۳۲۴؛ ۱۱: ۴۳۳)، چنان که حدیث منزلت (همان، ۱۱: ۲۴۶) و حدیث ثقلین را متواتر دانسته و گفته است: «امت در نقل آن اتفاق دارند» (همان، ۶: ۱۲۳). و در فرض عدم تواتر، وثاقت یا عدم



وثاقت راویان و رجال سند روایت را بررسی کرده است (همان، ۷: ۲۴۰؛ ۳: ۳۰۱ و ۳۰۸؛ ۴: ۸۶ و ۱۶۰؛ ۵: ۵۴ و ۴۰۶؛ ۶: ۳۹).

در شرح حدیث چهارم باب «ما نص الله عز و جل و رسوله علی الائمة عليهم السلام واحدا فواحدا» از کتاب الحجة درباره ابی الجارود می‌گوید: «اسم او زیاد بن منذر زیدی اعمی است، او کور قلب و دروغگو است که فرقه جارودیه به او نسبت داده شده است» (همان، ۶: ۱۰۶).

در شرح حدیث چهاردهم از باب «الاشارة و النص علی ابي الحسن الرضا عليه السلام» نیز زیدی بودن «یزید بن سلیط الزیدی» را رد کرده و معتقد است این نسبت به اعتبار نسب وی به او داده شده است نه بر اساس مذهب، ولی او را مجهول دانسته است. همچنین درباره «عبد الله بن محمد بن عمارة الجرمی» می‌گوید: «نام او را در کتاب‌های رجال نیافتیم» (همان، ۶: ۱۷۰).

### ۲-۵. تاریخ

ملا صالح به تاریخ و سیره نیز آگاهی کافی داشته و در شرح ابواب تاریخ اصول کافی، تبحر و خبرگی خود را نشان داده است. وی، گاه به طرح برخی اشکالات (مازندرانی، ۱۳۸۲، ۷: ۱۷۲، ۲۲۱ و ۲۲۶) و تحلیل‌هایی (همان، ۱۱: ۲۶۲؛ ۷: ۳۴۰، ۳۴۴، ۳۵۲، ۳۷۵ و ۳۷۸) می‌پردازد که بیانگر شناخت کافی او نسبت به مسائل تاریخی است. به عنوان مثال، هنگام بیان تاریخ ولادت نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله در شرح عبارت «و حملت به أمه فی أيام التشریق» می‌گوید:

«در اینجا سوال مشهوری است و آن این که لازمه حمل مادر پیامبر در ایام تشریق این است که مدت حمل، سه ماه یا یک سال و سه ماه باشد، در حالی که این سخن مخالف قول اصحاب درباره مدت حمل است که قائل‌اند بیش از یکسال نمی‌شود و از طرفی، هیچ کس این معنا را از ویژگی‌های خاص پیامبر نشمرده است.»

ایشان سپس می‌گوید: «پاسخ این است که مراد از ایام تشریق روزهای مشخص از ماه جمادی الاول است که حج مشرکین در عام الفیل به اعتبار نسیء (تاخیر) در آن واقع شده است؛ به این صورت که مشرکان به خاطر انگیزه‌های خاصی، حج را در ذی الحجة انجام نمی‌دادند و سپس دو سال در محرم و دو سال در صفر و به همین صورت حج به جا می‌آوردند تا دور ماه‌ها تمام شود و سپس از سر می‌گرفتند. بنابراین مدت حمل ایشان ده ماه، بدون زیادت و نقصان خواهد بود» (مازندرانی، ۱۳۸۲، ۷:

ایشان در نقد ادعای منصوص بودن خلافت ابوبکر با استناد به امامت او در نماز هنگام بیماری پیامبر ﷺ گفته است: در روایات آمده است که پیامبر ﷺ علی را غم شدت بیماری، در حالی که بر علی ﷺ و عباس تکیه کرده بود به مسجد آمد و او را عزل کرد و برای مردم نماز خواند، تا روشن سازد که ابوبکر استحقاق خلافت در نماز را ندارد تا چه برسد به خلافت عاقه، همانطور که در تبلیغ سوره براءت او را برگزید و سپس با نصب علی ﷺ او را عزل کرد» (همان، ۱۱: ۲۶۴).

وی در پاسخ به این شبهه که «اگر حق با علی ﷺ بود، به چه دلیل پس از رحلت رسول خدا ﷺ برای استیفای حق خود قیام نکرد؟ و اگر پیامبر اسلام ﷺ او را وصی و امام بعد از خود، برای مسلمانان منصوب کرده بود می‌بایست، قیام کند و حق خود را بگیرد، زیرا ترک واجب گناه است. از این رو چون علی ﷺ گناه نمی‌کرد معلوم می‌شود که قیام به شمشیر بر او واجب نبوده است؛ یعنی خلافت حقّ الهی او نبوده است»؛ هفت وجه را بیان کرده است که وجه پنجم آن، این است:

«عیاض شارح صحیح مسلم، از بعضی از علمای اهل سنت در حدیث إفک نقل کرده است که پیامبر اسلام ﷺ بر عبد الله بن اُبَیّ رئیس منافقین که بر عائشه افترا بست حدّ جاری نکرد؛ زیرا بیمناک بود که اگر حدّ جاری کند، فتنه بر پا شود و وحدت کلمه مردم از بین برود؛ پس هنگامی که برای پیامبر ﷺ با کثرت انصار، ترک حدّ، به جهت ترسیدن از فتنه، جایز است، برای علی ﷺ با نداشتن یاران کافی، ترک جنگ، جایز است» (مازندرانی، ۱۳۸۲، ۱۱: ۲۸۱-۲۸۲).

## ۶. شیوه مواجهه ملا صالح با فرق و آراء کلامی

ملا صالح در بسیاری از مسائل کلامی، به دیدگاه‌های مختلف، اشاره کرده و گاه به نقد و بررسی آنها پرداخته است. برای نمونه، گاه از برخی ادیان مثل یهود (مازندرانی، ۱۳۸۲، ۳: ۲)، نصاری و مجوس (همان) نام برده و دیدگاه آنها پیرامون موضوع مورد بحث را آورده است.

همچنین از مذاهب مختلف اسلامی نام برده و نظرات کلامی ایشان را نقل و در مواردی نقد کرده است که می‌توان، اشاعره (مازندرانی، ۱۳۸۲، ۱: ۱۳۲)، معتزله (همان، ۱: ۴۳، ۱۳۲، ۳۲۹: ۳: ۱۳۳)، کرامیه (همان، ۳: ۲۶۲)، مرجئه (همان، ۲: ۲۷۸، ۳: ۲۳۰)، خوارج (همان، ۳: ۲۳۰)، زیدیه (همان، ۶: ۲۳۸)، حشویه (همان،

۶: ۱۶۲)، کیسانیه (همان، ۸: ۹)، قدریه (همان، ۵: ۱۳)، مشبهه (همان، ۴: ۱۶۴)، مجسمه (همان، ۵: ۱۵۶) و ملاحظه (همان، ۳: ۲۶۲) را نام برد.

همچنین از اندیشمندان مختلف مسلمان و غیر مسلمان نام می‌برد. به عنوان نمونه می‌توان به شخصیت‌هایی چون ارسطو (مازندرانی، ۱۳۸۲، ۳: ۳)، جالینوس (همان، ۳: ۴)، قرطبی (همان، ۵: ۲۳۵)، ابن سینا (همان، ۲: ۱۳۴)، فارابی (همان، ۲: ۱۳۴)، قاضی بیضاوی (مازندرانی، ۱۳۸۲، ۱: ۱۸)، شیخ بهائی، شیخ مفید، سید مرتضی، طبرسی (همان، ۱: ۸۹) و علامه حلی (همان) اشاره کرد.

او از برخی علمای شیعه، با تکریم بسیار یاد کرده است؛ چنانکه از شیخ بهایی با عبارت «أفضل المتأخرین» (مازندرانی، ۱۳۸۲، ۲: ۲۰)، «شیخ العارفین، بهاء الملة و الدین» (همان، ۲: ۳۳) و از شیخ مفید با عبارت «شیخنا ابی عبدالله المفید» (مازندرانی، ۱۳۸۲، ۱۲: ۳۰۷) و از سید مرتضی با عبارت «سیدنا الاجل المرتضی» (همان)، و از خواجه نصیر با عبارت «المحقق نصیر الملة و الدین» (همان، ۶: ۶۶) یاد کرده و سید محمد باقر داماد را با نام «سید الحكماء الالهیین» (همان، ۱: ۱۳، ۸۸ و ۲۹۰) نام می‌برد.

مازندرانی از برخی کتب اندیشمندان نیز نام برده و گاه مطالبی از آنها نقل کرده است که کتاب‌های «مفاتیح العلوم» ابوعبدالله خوارزمی (مازندرانی، ۱۳۸۲، ۳: ۶)، «الاحتجاج» طبرسی (همان، ۳: ۲۹)، «الاربعین» شیخ بهایی (همان، ۶: ۶۰)، «کشف الصدق» علامه حلی (همان، ۴: ۳۵۱)، «التوحید» شیخ صدوق (همان، ۳: ۴۴) و «مجالس المومنین» قاضی نور الله شوشتری (همان، ۲: ۳۸۰) از آن جمله‌اند.

### نتیجه

ملا صالح مازندرانی با بکارگیری روش عقلی- نقلی و با بهره‌گیری از علوم مختلف در اثبات و تبیین مباحث کلامی مطرح در اصول کافی، نقش ارزنده‌ای در تبیین و تحکیم اعتقادات دینی ایفا کرده است و کتاب «شرح کافی» او از منابع مهم معارف شیعی- به ویژه اعتقادات دینی- به شمار می‌رود.

۱. آزاد کشمیری، محمدعلی بن محمدصادق، ۱۳۸۷، *نجوم السماء فی تراجم العلماء* (شرح حال علمای شیعه قرن‌های یازدهم و دوازدهم و سیزدهم هجری قمری)، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، شرکت چاپ و نشر بین الملل.
۲. آقا بزرگ تهرانی، محمد محسن، ۱۴۰۳، *الذریعة إلى تصانیف الشيعة*، بیروت، دار الأضواء.
۳. افندی، عبدالله بن عیسی بیگ، ۱۴۳۱، *ریاض العلماء و حیاض الفضلاء*، بیروت، مؤسسة التاريخ العربی.
۴. امین، محسن، ۱۴۰۳، *اعیان الشيعة*، بیروت، دار التعارف للمطبوعات
۵. خوانساری، محمد باقر بن زین العابدین، ۱۳۹۰، *روضات الجنات فی أحوال العلماء و السادات*، قم، دهقانی.
۶. خوبی، ابوالقاسم، ۱۴۱۳، *معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرواة*، بی جا، بی نا.
۷. زمانی قمشه ای، علی، ۱۳۸۷، *هیئت و نجوم اسلامی*، قم، موسسه امام صادق علیه السلام.
۸. سبحانی تبریزی، جعفر، ۱۴۱۸، *موسوعة طبقات الفقهاء*، قم، مؤسسه الإمام الصادق علیه السلام.
۹. مازندرانی، ملا محمد صالح بن احمد، ۱۳۸۲، *شرح الکافی*، تهران، المكتبة الإسلامية.
۱۰. مدرس تبریزی، محمد علی، ۱۳۷۴، *ریحانة الادب*، بی جا، کتاب فروشی خیام.
۱۱. مطهری، مرتضی، ۱۳۸۴، *مجموعه آثار*، تهران، صدرا.